

می‌گفت «علی حاتمی سعدی سینمای ایران است». کارگردانی که در پنج کار او بازی کرده بود؛ داستان‌های مولوی، سلطان صاحبقران، سوتهدلان، کمال‌الملک و هزارستان



## جمشید مشایخی (۱۳۱۳ - ۱۳ فروردین ۱۳۹۸)

جمشید، پسر ارشد خانواده ۹ نفره مشایخی‌ها در هفت فرسخی تهران در پارچین به دنیا آمده بود. در ششمین روز آذر ۱۳۱۳.

اولین تجربه بازیگری را در مدرسه‌های پارچین شروع کرده بود؛ در نمایش دانش‌آموزی «منظره شتر و موتور». سال‌ها بعد در تهران اولین کارمند اداره هنرهای دراماتیک شده و اولین تجربه‌های حرفه‌ای نمایش را با تله‌تئاتر «بعد از سی سال» علی نصیریان شروع کرده بود.

اولین تجربه او در بازی جلوی دوربین به سال ۱۳۴۰ برمی‌گردد؛ به فیلم کوتاه «جلد مار» هژیر داریوش.

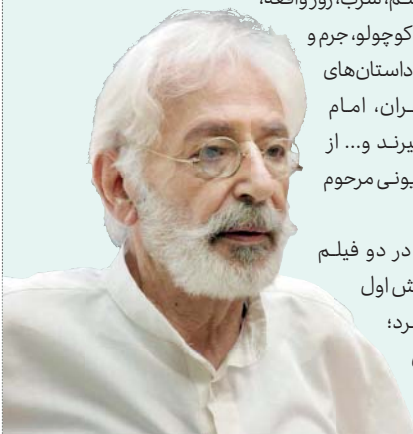
سال ۱۳۴۸ نقش مش‌عباس «گاو» را بازی می‌کند و خان‌دایی «قیصر» را؛ دو نقش ماندگار در کارنامه بازیگری‌اش.

می‌گفت «علی حاتمی سعدی سینمای ایران است». کارگردانی که در پنج کار او بازی کرده بود؛ داستان‌های مولوی، سلطان صاحبقران، سوتهدلان، کمال‌الملک و هزارستان.

گاو، قیصر، شازده احتجاب، سوتهدلان، خانه عنکبوت، کمال‌الملک، گل‌های داوودی، آوار، پدر بزرگ، طلسم، سرب، روز واقعه،

خانه‌ای روی آب، یک بوس کوچولو، جرم و مجموعه‌های هزارستان، داستان‌های مولوی، سلطان صاحبقران، امام علی(ع)، پهلوانان نمی‌میرند و... از کارهای سینمایی و تلویزیونی مرحوم مشایخی هستند.

سال ۶۳ برای بازی در دو فیلم سیمرغ بهترین بازیگر نقش اول جشنواره فیلم فجر را برد؛ کمال‌الملک و گل‌های داوودی.



توصیف جمشید مشایخی از زبان خودش

# من جمشید مشایخی هستم

خشت و آینه، گاو، قیصر، کمال‌الملک، گل‌های داوودی، هزارستان، کاغذ بی‌خط و... بخشی از آثار درخشان کارنامه مشایخی است. آثاری که فقط سیاه‌فیلم‌های بلند سینمایی‌اش بیشتر از صد مورد است و در کنار اینها تعداد قابل توجهی سریال و تئاتر هم وجود دارد. این کارنامه سنگین به همراه شخصیت خاص جمشید مشایخی باعث شده گفتن و نوشتن از کمال‌الملک سینمای ایران کار آسانی نباشد. به همین خاطر سعی کردیم مصاحبه‌های مختلف رضا خوشنویس سریال‌هزارستان را گرد هم جمع کنیم تا از زبان خود استاد مشایخی با او آشنا شویم.

یوسف هاشمی  
خبرنگار

دقت نظر خاصی عمل کنم چرا که معتقدم من نسبت به مردم وظیفه‌ای دارم که اگر از آن کوتاهی کنم به آنها بدهکار می‌شوم. برخی به من می‌گویند یکی از حسن‌های شما این است که همواره با کارگردان‌های جوان و حتی کار اولی کار می‌کنید. این اعتماد از جانب شما چطور شکل می‌گیرد؟ که من در جواب آنها می‌گویم؛ روابط ما نباید در عالم هنر چیزی فراتر از این نوع اعتماد باشد. بالاخره من خودم روزی جوان بودم و به خوبی می‌دانم که اعتماد کردن تا چه حد می‌تواند در پیشرفت افراد موثر باشد؛ به همین خاطر اگر جوانی به من پیشنهاد همکاری بدهد و اهل ذوق و با استعداد باشد هرگز جواب رد به او نخواهم داد.

برخی منتقدان می‌گویند حضور من در نقش پدر بزرگ، دایی و... ممکن است این ذهنیت را ایجاد کند که من در قالب این نقش‌ها کلیشه شدم، اما من با این موضوع موافق نیستم؛ چون این موضوع زمانی می‌تواند صحت داشته باشد که من صرفاً در این‌گونه نقش‌ها حضور داشته باشم و نقش دیگری را تجربه نکرده باشم در حالی که شما اگر به کارنامه هنری من نگاهی بیندازید متوجه خواهید شد که تجربه‌های متفاوتی را داشته‌ام که فارغ از نقش یک پدر یا پدر بزرگ و خان‌دایی و خان‌داداش بوده است، اما خب ظاهراً نقش‌آفرینی من در این کارها در حافظه مردم بیشتر نقش بسته است و آنها من را با این کاراکترها به یاد می‌آورند، البته من این موضوع را به هیچ عنوان نشأت گرفته از ضعف یک بازیگر نمی‌دانم و معتقدم او در این نقش‌ها به قدری اثر گذار ظاهر شده است که ارزش ماندگاری در حافظه مردم را داشته باشد.

فیلمبردار بسیار برجسته‌ای بود و یک مجموعه تبلیغاتی داشت، یک روز بنده را به همراه تعداد دیگری از دوستان دعوت کرد و از فیلمی که قصد ساخت آن را داشت، سخن به میان آورد. قرار بود در آن فیلم بنده نقش مهمی را ایفا کنم، اما به هر حال آن فیلم ساخته نشد، چرا که بنده با تهیه‌کننده به توافق نرسیدیم اما حاتمی به دلیل این که فکر کرد من نمی‌خواهم سر این کار حاضر شوم، با بنده قهر کرد. زنده‌یاد حاتمی تا سال ۵۲ با بنده قهر بود تا این که ۶ داستان از حضرت مولانا را نوشت و آنها را برای من فرستاد و بنده در دفتر او حضور پیدا کردم. این داستان‌ها به گونه‌ای بود که من در همه قسمت‌های آن حضور داشتم و پس از این مجموعه در سال ۱۳۵۳ و در قالب مجموعه سلطان صاحبقران همکاری داشتیم. یکی از بارزترین ویژگی‌های علی این بود که علاوه بر زلالی در ارتباطاتش با دوستان و اطرافیان، سرکار هم از دکوراتور، تصویربردار و تدارکات گرفته تا بازیگران با او دوست بودند و همه اینها از تواضع و افتادگی وی نشأت می‌گرفت. برای کسب این دلربایی و ماندگاری آدم باید در درجه اول عاشق خدا و بعد ایران و ملتش باشد، علاوه بر اینها، دانش آن حرفه‌ای که سراغش می‌رود را نیز داشته باشد و علی همه اینها را داشت، برای همین هم کارهای ناب و بی‌نظیر او ماندگار شدند. من پیش از فوت ایشان گفته بودم که حاتمی سعدی سینمای ایران است، عنوانی که آن روزها به جهت همان تواضع همیشگی خود آن را نپسندید و حتی از من کمی دلخور شد.

## نگاه کمال‌الملک در انتخاب‌ها

همیشه سعی کرده‌ام در انتخاب‌هایم با وسواس و

نمی‌گفتم. بعد از اجرا، جعفر والی آمد و گفت با این که دیالوگ نداشتی، اما خیلی خوب ظاهر شدی. این اولین کار تلویزیونی من بود که زنده پخش شد. من هنوز عاشق تئاتر هستم چون در تئاتر دروغ نمی‌بینیم. ذات آن واقع‌نمایی و راست‌گویی است. کسی برای کسب شهرت به تئاتر روی نمی‌آورد. نمی‌آید تا عکسش روی جلد مجله بیاید. روی صحنه بازی نمی‌کند تا به مال و منال برسد. برای عشق به این کار است که به هنرهای نمایشی روی می‌آورد.

## شروع سینما

وقتی از تئاتر به سینما آمدم، خیلی تمرین کردم تا قاب تصویر و دوربین فیلمبرداری و مختصات این رسانه را بشناسم. برای اولین کار سینمایی‌ام که سال ۴۴

و خشت و آینه ابراهیم گلستان بود، من و آقای کشاورز برای فیلمبرداری یک سکانس هفت دقیقه‌ای، تنها ۳۰ جلسه تمرین طولانی داشتیم. این تمرین‌ها را انجام

دادیم تا از بازی غلو شده تئاتری فاصله بگیریم و بازی زیر پوستی پیدا کنیم.

## قهر و رفاقت با علی حاتمی

اوایل دهه ۴۰ با زنده‌یاد علی حاتمی آشنا شدم. آن زمان علی حاتمی نمایشنامه می‌نوشت و آثارش را به اداره هنرهای دراماتیک می‌آورد. مدتی بعد زنده‌یاد فحیمی که

پدرم به هنرهای نمایشی بسیار علاقه داشت. کم کم این علاقه در من هم ایجاد شد و همراه او به دیدن تئاتر می‌رفتم. بعدتر که به دبیرستان نظام و دانشکده افسری رفتم دلم هنوز پیش کارهای هنری بود. آخرش هم متوجه شدم که روحیه‌ام با نظامی‌گری جور در نمی‌آید. پس از آنجا فرار کردم. بعد از این اتفاق من به خدمت نظام وظیفه رفتم و وقتی خدمتم تمام شد برای کار به اداره هنرهای دراماتیک رفتم. در واقع من کسی بودم که در اداره هنرهای دراماتیک استخدام شدم. بعد از من افراد دیگری هم استخدام شدند که سوابق بیشتری نسبت به من در تئاتر داشتند فردی مانند جمیله شیخی، محمدعلی کشاورز، علی نصیریان، حمید سمندریان، داوود رشیدی و...

## قدم اول: تئاتر

اولین تئاتری که بازی کردم سال ۱۳۳۷ بود و «جایی که صلیب گذاشته شد» نام داشت. مدتی بعد در کنار اجراهای صحنه‌ای، در تئاترهای تلویزیونی هم حضور پیدا کردم. تئاترها شب‌های پنجشنبه روی آنتن می‌رفت. اولین تله‌تئاتر من «افعی طلایی» بود. در این نمایش من نقش یک پیرمرد را داشتم که دیالوگی هم

بنده با تهیه‌کننده به توافق نرسیدیم اما حاتمی فکر کرد من نمی‌خواهم سر این کار حاضر شوم و قهر کرد. علی حاتمی تا سال ۵۲ با بنده قهر بود تا این که ۶ داستان از حضرت مولانا را نوشت و آنها را برای من فرستاد

